

یادی از شریعتمداری (۱)

شاه به غیر از کودتای نظامی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، ۹ سال بعد کودتای سیاسی دیگری علیه نخست وزیر وقت، دکتر علی امینی، که با تحمیل آمریکا برای انجام اصلاحات ارضی و پیش گیری از گسترش نارضایتی‌ها و نفوذ کمونیسم در روستاها و کارخانجات روی کار آمده بود، انجام داد که این دومی، از جمله سرآغاز تحولات گسترده‌ای در حوزه‌های علمیه و دستگاه روحانیت گردید.

قبل از اعلام رسمی این کودتا در ۶ بهمن سال ۱۳۴۱، که "انقلاب شاه و ملت!" و مدتی بعد "انقلاب سفید" نام گرفت، شش روز قبل، یعنی اول بهمن، کلیه رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی را دستگیر و روانه زندان "قزل قلعه" (محل فعلی بازار میوه در خیابان فاطمی) کردند تا کسی بیرون نباشد مخالفت کند! هر چند پس از چند ماهی رهبران جبهه ملی، که با سیاست‌های امینی به دلیل عدم اصالت آن مخالف بودند، همگی آزاد شدند، اما سران نهضت (از جمله مرحومین: طالقانی، سحابی، بازرگان...) که با تحلیلی دیگر و با استفاده از تضاد شاه و امینی، تضعیف اساس استبداد را با حملات مستقیم به شاه، سیاست خود قرار داده بودند، به زندان‌های طویل‌المدت تا دهسال محکوم شدند. حزب توده نیز، که به دلیل اتصالش با شوروی و کمونیسم بین‌الملل بیشتر مورد حساسیت آمریکا بود، با همان کودتای سال ۱۳۳۲ متلاشی شده و با دستگیری سازمان افسری آن در دو سه سال بعد به کلی منهدم شده بود.

از آنجائی که برخلاف باور دیکتاتورها، سرکوب و زندان نتیجه معکوس می‌بخشد و نارضایتی یک ملت موجب تعمیق و گسترش جنبش می‌شود، این سرکوب‌ها نیروهای خفته دیگری را در جامعه بیدار و انرژی‌های تازه‌ای را آزاد کرد، از جمله روحانیت و دینداران سنتی پیرو مراجع در مساجد و مراکز مذهبی، که نیروی بالقوه عظیمی را تشکیل می‌دادند.

در نهضت ملی و دوران دکتر مصدق، از روحانیون طراز اول، تنها آیه الله کاشانی "بود که برخلاف سنت حوزه‌ها وارد سیاست شده و برچسب انتقادی "آخوند سیاسی" را دریافت کرده بود، که متأسفانه او هم به دلیل اختلاف نظر، از مصدق و ملت فاصله گرفت و به جانب دربار و کودتاچیان رفت، پس از کودتا نیز، به استثنای روحانیون طراز اولی مثل: آیت الله طالقانی و آیت الله زنجانی (سید رضا و سید ابوالفضل) و چند روحانی مبارزی در رده پائین‌تر، هنوز دستگاه روحانیت به طور رسمی وارد میدان مبارزه نشده بود. انقلاب سفید شاه و ملت! که با سرکوب مخالفین آغاز شده بود، سرآغاز دو تحول بنیادین در حوزه‌های

علمیه و حامیان روحانیت در بازار و طبقات مذهبی سنتی گردید؛ تحولی سیاسی و تحولی اصلاحی. شاخص‌ترین چهره تحول سیاسی، آیت الله خمینی بود که در آن زمان "حاج آقا روح الله" نامیده می‌شد و هنوز به رده مراجع صعود نکرده بود. شاخص‌ترین چهره تحول اصلاحی در نظام روحانیت "آیت الله شریعتمدار" بود که اصلاح نظام آموزشی حوزه‌ها را مورد نظر داشت. حاج آقا روح الله با مخالفت‌های شجاعانه و صریحش علیه تصویب قانون "کاپیتولاسیون" که دستگاه قضائی ایران را از رسیدگی به جرائم اتباع آمریکائی مقیم ایران منع می‌کرد و همچنین مخالفت با لایحه "آزاد مردان، آزاد زنان" که ناظر به حق انتخاب زنان بود، و مخالفت با بسیاری از مفاد آنچه انقلاب سفید نام گرفته بود، بخش مبارز و جوانی از روحانیت را به میدان مبارزه کشاند و بازار "اسلام سیاسی" را در حوزه‌ها رونق بخشید.

قیام مردم در تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۴۲ و سه روز بعد در ۱۵ خرداد با مشارکت دانشجویان و طبقات متوسط مردم، سرکوبی خونین شد و رژیم کوشید با تحریف پیام و چهره آن قیام و انتسابش به کسانی که مخالف اصلاحات ارضی و حق رأی بانوان بودند، و با ایجاد آتش سوزی‌های مصنوعی و حمله به اتوبوس مدارس دخترانه، عنوان "ارتجاع سیاه" را به آن ببندد و با محاکمه و اعدام تعدادی از سردمداران میدان تره بار، چنین وانمود کرد که گویا این حرکت، شورشی کور از ناحیه اراذل و اوباش جنوب شهری علیه اصلاحات اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر بوده است! متعاقب این سرکوب آیت الله خمینی به ترکیه و سپس به عراق تبعید گردید و حوزه‌های علمیه تحت کنترل شدید پلیسی قرار گرفتند. جالب این که هم رژیم، این قیام ملی با شرکت همه طبقات و عمدتاً دانشجویان، را به روحانیت منتسب کرد؛ و هم پس از انقلاب، این قیام مردمی "نهضت روحانیت" نام گرفت و همچون اموال طاغوتیان! مصادره به مطلوب شد.

تحول اصلاحی دوم را، همانطور که گفته شد، مرحوم "آیت الله شریعتمداری" رهبری می‌کرد، ایشان با تأسیس مرکز آموزشی مدرنی (به تناسب روز) در محل سابق "هتل ارم" شهر قم، "دارالتبلیغ اسلامی" را، که برای خود دانشکده‌ای به شمار می‌رفت، به شیوه‌ای مغایر آموزش‌های سنتی تأسیس کرد، تدریس علوم جدید، حتی زبان انگلیسی را مورد توجه قرار داد، نشریه آموزشی "مکتب اسلام" را که به زودی تبدیل به پرفروش‌ترین مجلات ایران گردید و گفته می‌شد چهارصد هزار تیراژ دارد! وارد خانه‌های شهری و روستائی کرد و به این ترتیب حرکتی آموزشی را که بعدها در ترکیه امثال "عبدالله گل" آغاز کردند پیگیری نمود. (۲)

تحول و حرکت سیاسی روحانیون را با محدود و محصور ساختن آیت الله خمینی در خانه‌ای واقع در قیصریه تا حدودی مهار کردند و به اصطلاح کودتاگران امروزی "فتنه را جمع کردند"! حالا نوبت تصفیه حساب با سران فتنه! رسیده بود و محاکمه و اعدام عاملان آن. حاج آقا روح‌الله در آن زمان چنان جایگاهی در حوزه‌ها نداشت که رژیم نگران عواقب ناخواسته‌اش باشد، به علاوه اکثریت روحانیت همچنان دور از سیاست یا مرعوب و بعضاً جیره خوار ساواک بودند. خطر محاکمه و اعدام ایشان به طور جدی در آن ایام مطرح بود.

ابتکار "آیت الله شریعتمداری" و پیشگامی و نقش او در تهیه اعلامیه‌ای سه امضائی به اتفاق دو مرجع تقلید دیگر (آیت الله محلاتی و آیت الله قمی) در حمایت از آقای خمینی، که او را با عنوان "آیت الله العظمی" نامیده بودند، موقعیت ایشان را در رده مراجع عظاما قرار داد و امکان محاکمه و شایعه اعدام را منتفی ساخت. اگرچه چنین حسن روابط و حمایت‌هایی در میان مراجع گهگاه دیده می‌شد، اما متأسفانه میان طرفداران دو طیف، دشمنی‌ها روز به روز بیشتر و رقابت‌ها تنگ‌تر می‌شد.

اواخر سال ۱۳۴۶ بود که مهندس بازرگان پس از پنج سال از زندان آزاد می‌شد، اینک شاه که در اوج قدرت و در تدارک سفر به اروپا، دوست نداشت برای زندانیان سیاسی مورد پرسش خبرنگاران خارجی قرار گیرد، دستور داده بود با صرف نظر کردن از پنج سال حبس باقیمانده، ایشان را آزاد سازد. این را امروز، در جنبش سبز تجربه کرده‌ایم که چگونه دید و باز دیده‌ها و کوچک‌ترین حرکت‌های سیاسی از زندان آزاد شدگان زیر ذره‌بین تحلیل‌های دوست و دشمن قرار می‌گیرد؛ مهندس بازرگان نیز با فاصله کوتاهی پس از آزادی، برای بازدید از "دارالتبلیغ اسلامی" به قم رفت و این اقدام فرهنگی آموزشی را بسیارستود. چنین تأییدی هرچند طرفداران چنان تلاش‌هایی را بسیار خوشنود کرد، اما موجب گلایه و انتقاد روحانیون طرفدار آیت الله خمینی قرار گرفت و آنان را بسیار رنجیده ساخت.

همیشه دشمنی‌ها میان طرفداران متعصب بیش از اختلافاتی است که میان مراجع وجود دارد، حداقل نمود و نمایشش چشم‌گیرتر است. میان هواداران این دو جریان نیز متأسفانه روابط، رقابت آمیز و شکرآب بود، ولی دوری از قدرت و امکانات که ناشی از سرکوب و سکوت نسبی سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ بود، مجال بروز و ظهور دشمنی‌ها را نمی‌داد، تا انقلاب ۵۷ که دیو دشمنی را از شیشه خارج ساخت!

مرحوم شریعتمداری روحیه‌ای ملایم و مسالمت‌جو داشت و اصلاً اهل مبارزه سیاسی و کارهای انقلابی نبود و از این که خونی هم از دماغ کسی ریخته شود احساس مسئولیت شرعی می‌کرد. نگارنده نیز همانند بقیه جوانان آن دوره چنین روحیه‌ای را نمی‌پسندید و در دل خود محافظه‌کاری را عافیت طلبی و گریز از خطر در

میدان مبارزه می دانست. اما به تدریج، به خصوص پس از ملاقات‌هایی با چنان افرادی، با موقعیت و منطق آنان بیشتر آشنا شد و با نگاهی جامع‌تر به پازل تحولات اجتماعی نگریست.

سه چهارسالی بود که از سرکوب خونین چریک‌های مجاهد و فدائی می گذشت و نیروهای سیاسی با مشی مبارزات پارلمانی نیز از خیلی قبل تر تعطیل شده بودند. می گویند فواره چون بلند شود سرنگون شود! چه کسی باور می کرد بعد از جشن‌های تاج گذاری و تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی و در پی جشن هنر شیراز و پیام پر تفاخر "کوروش آسوده بخواب که ما بیداریم!"، رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به خواب ابد رود و از خاکستر دل‌های سوخته و خروش خون‌های به ناحق ریخته شده، شعله‌های تازه‌ای سرزند!؟

از حوالی شش ماه مانده به انقلاب، نسیم آزادی آرام آرام وزیدن می گرفت و جوانه‌های جنبش پس از زمستانی طولانی از هر سو سبز شدن آغاز می کردند و سیاست "همه با من" شاهنشاهی می رفت که با سیاست "همه باهم" بساط استبداد را برچیند. چه کسی باور می کرد این سیاست از دریچه خارج شده، باردیگر از دروازه وارد گردد!؟

یکی از تاکتیک‌های سیاست همه باهم در آن ایام، تلاش برای ایجاد هماهنگی میان مبارزان سیاسی و مراجع، و وحدت میان مراجع با یکدیگر! برای اتخاذ سیاست‌های واحد و هماهنگ بود. این کار را، به خصوص نهضت آزادی با تجربه‌ای که بعد از "انقلاب شاه و ملت!" در آگاه سازی برخی از مراجع از دامی که رژیم در سوق دادن آنان به حرکت‌های ارتجاعی علیه آزادی زنان و اصلاحات ارضی گسترده بود، داشت، به عهده گرفته بود. از آنجائی که چهره رهبران نهضت آزادی برای ساواک شناخته و رفت و آمد آنان تحت نظر بود، ارتباط مستقیم آنان با مراجع به سادگی امکان نداشت و به ناچار این ارتباطات با واسطه‌هایی انجام می شد. در مواردی نیز نگارنده، نه به عنوان فضیلتی شخصی، بلکه صرفاً به دلیل خانوادگی و برای ادای احترام، از ناحیه پدر حامل پیک و پیامی برای آنان بوده و حلقه رابطی در این زمینه محسوب می شده است.

به خاطر می آورم روزی را که قرار بود از مثلث مراجع (گلپایگانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری) موافقتشان را برای امضای مشترک زیر بیانیه‌ای در ارتباط با تحولات در آستانه انقلاب که پیش نویسش تهیه شده بود بگیریم؛ آیت الله نجفی مرعشی که نسبت فامیلی دوری هم با پدر داشت، صمیمانه مرا پذیرفت و حتی به زیر کرسی اطاقش، که با گرمای رفتارش مطبوع تر شده بود، فراخواند و با مهربانی موافقت کرد، آیت الله گلپایگانی را به واسطه مرحوم حاج کاظم آقا حاج طرخانی از تجار بسیار موجه که موقعیت ممتازی در بیت

ایشان داشت، ملاقات کردم. ایشان نیز در جمعی دو سه نفری از خواص، با شروط و تبصره‌هایی موافقت کردند بیانیه مشترک را امضاء کنند.

اما جالب‌ترین ملاقات را با آیت الله شریعتمداری داشتم! ایشان برخلاف تصورم از مراجع و موضع بالای آنها، بسیار مهربان و متواضعانه برخورد کرد؛ از دفتری که در حیاط بیرونی بود، برای صرف شام به اندرونم دعوت کرد و در سفره‌ای دو نفره، شرط مهمان نوازی ملی را با تمام آداب و تشریفاتش بجا آورد! برای من قابل تصور نبود کسی در آن مقام و موقعیت، مرا که جوانی ۳۴ ساله و نه یک لاقبا، بلکه اصلا بی عبا و قبا! بودم تحویل بگیرد و تبادل نظرهم بکند! اما با کمال شگفتی دو ساعتی، انگار با دوست هم سن و سال و هم شأن و رتبه خود گفتگو می‌کند، با من سخن گفت و عجیب‌تر این که گاهی با فروتنی تحلیل مرا از اوضاع و احوال طلب می‌کرد!... در آن شب به راستی دیدم که او خودسازی و حرکت فرهنگی را از خودش آغاز کرده و با شخصیت و ارزش قائل شدن برای غیر روحانیون و کلاهی‌ها و کسانی که فقه و اصول نخوانده‌اند، جهان‌بینی و انسان‌شناسی‌اش را گسترش بخشیده و به وسعت نظر رسیده بود.

می‌گویند: قدرت میدان رقابت و آزمایش مردان است (الولایه مضامیرالرجال)، با پیروزی انقلاب، در سوت مسابقه دمیده شد و سواران سروری و سیادت به سرعت و سبقت برای تصاحب سنگرهای قدرت شتافتند. ای دریغ! چه شکوهمند بود اگر رقابت‌ها بجای "قدرت" در "خدمت" به ملت صورت می‌گرفت. اما متأسفانه کم‌اند آنان که از عاقبت تفرقه و اختلاف میان گذشتگان عبرت می‌گیرند.

به این ترتیب شد آنچه نباید می‌شد! آتش زیر خاکستر خصومت‌های سال‌های چهل به بعد میان مقلدین، با طوفان خشم و خروش انقلابی زبانه کشید و خانه و کاشانه را سوخت و برادرانی مؤمن از دو طرف به جان هم افتادند و خون‌هایی به ناحق ریخته شد. در این تنازع از ابتدا معلوم بود برنده بازی کسی است که دست گشاده‌تری بر اسلحه و امکانات حکومتی دارد و پس از پیروزی نیز به جای مدارا و مسالمت، تسویه حساب را تا به آخر ادامه خواهد داد.

خیلی طول نکشید تا خیال غلبه کنندگان راحت شود؛ در قضیه قطب‌زاده و اتهامات وارده بر او، پای اهل بیت آیت الله شریعتمداری را هم پیش کشیدند، دامادشان دستگیر و محاکمه شد و با زمینه‌سازی شعارهای "مرجع آمریکائی اعدام باید گردد!" دست "ری شهری" حاکم شرع دادگاه انقلاب از هر جهت گشوده گردید! به این ترتیب اگر در صدر اسلام با کشتن عثمان، "خلیفه کشی" در این امت باب شد، "مرجع کشی" نیز در تاریخ شیعه به نام نظام ولایت فقیه ثبت گردید! البته جانس را نگرفتند، اما کوشیدند لجن مال و بی آبرویش

کنند! او را به بازجوئی و محاکمه و به مصاحبه تلویزیونی کشیدند تا با اعتراف به گناه و خیانت، برای نجات جان خود و دامادش، از کسی که روزگاری برای نجات جان او به شاه نامه نوشته بود طلب عفو نماید!

سالیانی بعد که برای قرائت فاتحه بر مزار از دنیا رفته‌ای به قبرستان "ابوحسین" قم رفته بودم، چشمم در آن حوالی به قبر ساده و بی آرایش آن مرحوم در اطاقکی ساکت و آرام افتاد. سنگ قبر ساده‌ای همچون بقیه سنگ‌ها، بی هیچ برجستگی و القابی که فقط به درد مقلدین می‌خورد!... اینک دو طرف دعوا زیر خروارها خاک خفته‌اند، بقیه بازیگران این صحنه و همگی ما نیز، بزودی از روی زمین دو متر پائین تر می‌رویم. همه این تفاوت‌ها و تمایزات، همه بالا رفتن‌های با قدرت و ثروت، با دو متر پائین رفتن یکسان می‌شود! خوش به سعادت کسانی که اگر مظلوم از دنیا رفتند، ظالم نبودند!

هرچند داوری نهائی با خداست، اما داوری دل‌ها نیز دور از دادگری نیست، به خصوص وقتی احساسات فروکش کند و عقل حاکم گردد، تاریخ ورق بخورد و تاریخ نگاران ترسشان بریزد! می‌گویند اختلاف میان علماء رحمت است. داوری در حق و باطل بودن هر کدام را باید به "احکم الحاکمین" حواله داد. آنچه موجب شگفتی و شرم است نحوه برخورد با شریعتمداری در شریعتی است که منکران خدا در زمان صادق اهل بیتش در مسجد پیامبر تبلیغ بی‌دینی می‌کردند و تحمل می‌شدند.

خدا از آسمان بارانی فرستاد، دره‌ها به تناسب ظرفیتشان سیل جاری ساختند، سیل بر سطح خود کف‌هایی همچون کفی که از ذوب فلزات برمی‌آید، حمل می‌کند، خدا حق و باطل را این گونه مثال می‌زند؛ اما کف‌ها به کناری می‌روند و محو می‌شوند. در عوض، آنچه برای مردم مفید است (رسوبات رسی) برجای می‌ماند. خدا این گونه مثال می‌زند (سوره رعد آیه ۱۷).

عبدالعلی بازرگان

۱۵ دیماه ۱۳۸۹

برابر با پنجم ژانویه ۲۰۱۱

۱ - یادداشتی به مناسبت سالگرد تولد آیت الله شریعتمداری (۱۵ دی ماه)

۲ - برای اطلاعات بیشتر به جلد ۱۳ کتاب "مفاخر اسلام" نوشته آقای علی دوانی از سازمان انتشارات اسناد